



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# اندیشہ اسلامی ۱۴۲

علیرضاً صدر حسینی



پیشہ ورانہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اندیشه اسلامی ۱ و ۲

نویسنده:

علیرضا صدرحسینی

ناشر چاپی:

جلوه کمال

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	اندیشه اسلامی ۱ و ۲
۶	مشخصات کتاب
۶	پیشگفتار
۷	آزادی در فلسفه لیبرالیسم
۸	فردگرایی
۹	سودگرایی
۱۰	دلایل آزادی
۱۲	آزادی در اندیشه اسلامی
۱۲	انواع آزادی
۱۳	آزادی فکر و اندیشه
۱۵	اندیشه های مورد احترام
۱۶	اندیشه های عقیده ساز سطح یک
۱۸	اندیشه های عقیده ساز سطح دو
۱۹	مسئله ارتداد
۲۰	اندیشه های عقیده ساز سطح سه
۲۲	آزادی های شخصی و آزادی های عمومی
۲۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## اندیشه اسلامی ۲۰۱

## مشخصات کتاب

سرشناسه : صدرحسینی، علیرضا  
 عنوان و نام پدیدآور : اندیشه اسلامی ۱ و ۲/ علیرضا صدرحسینی .  
 مشخصات نشر : قم: جلوه کمال، ۱۳۸۸.  
 مشخصات ظاهری : ۲۴۶ ص.  
 شابک : ۲۶۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۹-۴۳۰-۰  
 وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.  
 یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Islamic thoughts...  
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۴۳ - ۲۴۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت -- آموزش برنامه‌ای  
 موضوع : اسلام -- عقاید  
 رده بندی کنگره : BP۷/۷ ص ۴۳ الف ۸ ۱۳۸۸  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۷۶  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۲۸۶۵۶

## پیشگفتار

در اندیشه اجتماعی امروز غرب آزادی به معنای مجبور نبودن انسان و مواجه نشدن او با مانعی برای انتخاب گونه ای از ارزشها، اخلاق و رفتار در زندگی مطرح می شود .  
 ولی این نکته هم مورد اتفاق است که نمی توان چنین معنای وسیعی را به طور مطلق و به بدون هیچ قید و بند و حد و مرزی پذیرفت و تقدیس کرد. زندگی اجتماعی انسان خود عاملی است که انسان را مجبور به پذیرش محدودیتهایی بر سر راه این آزادی می کند.  
 مسئله مهم برای اندیشمندان غربی افزایش آزادی انسان در زندگی فردی و اجتماعی و به حداقل رساندن محدودیتها به ویژه در بخشی است که از سوی دولت برای برقراری نظم اجتماعی اعمال می شود .  
 لیبرالها می گویند دولت و نهادهایی مثل نهاد دین نباید یک شیوه زندگی را به عنوان شیوه دارای رجحان و برتری به شهروندان تحمیل کنند بلکه باید هر فرد را به عنوان یک واحد مستقل، در جامعه آزاد بگذارند تا ارزشها و هدفهای زندگی را متناسب با میل و تمایل شخصی خود برگزیند. جان استوارت میل می گوید: حتی اگر شیوه ای دارای ترجیح بوده و به خیر و صلاح مردم باشد باز نباید آن را به شهروندان تحمیل کرد. بنتام هم می گوید: منافع فردی همانا تنها منافع واقعی است پس باید انسانها برای رسیدن به این منافع که صرفا منافع مادی و تأمین کننده لذتهای مادی برای انسانها هستند از آزادی کامل برخوردار باشند. اگر انسانی را از رسیدن به خواسته اش محروم کنیم در حقیقت به هویت انسانی او تعرض کرده ایم.  
 محدوده آزادی در دیدگاه این اندیشمندان، برخورد با آزادی و حقوق دیگران است. جز این هیچ چیز نمی تواند آزادی را محدود کند. یعنی انسان برای اینکه بتواند در جامعه زندگی کند، باید مقداری از خواست و اراده خودش چشم پوشد تا زندگی اجتماعی

برایش ممکن شود.

اصل زیر بنایی جان استوارت میل در تعیین حدود آزادی این است که یگانه هدفی که آدمیان اجازه دارند برای وصول به آن منفردا یا مجتمعا در آزادی عمل یکی از افراد جامعه تصرف کنند صیانت نفس است و تنها مقصودی که به منظور رسیدن به آن ممکن است به حق هر عضوی از جماعت متمدن برخلاف اراده وی اعمال قدرت شود بازداشتن او از آسیب رساندن به دیگران است. تامین خیر او اعم از جسمانی یا روانی جواز کافی برای این کار نیست.

پس تنها محدودیتی که در برابر آزادی وجود دارد این است که از آن نفی آزادی دیگران پیش بیاید، زیرا اگر هر انسانی بخواهد خواسته های خودش را در زندگی اجتماعی بطور نامحدود اعمال کند، زندگی اجتماعی به هرج و مرج کشیده می شود و با هرج و مرج اولین چیزی که قربانی می شود، خود آزادی است. پس ما مجبوریم به خاطر خود آزادی دست از آزادی برداریم و این کار معقول و کاملاً قابل پذیرش است. ما باید به آزادی دیگران احترام بگذاریم به این دلیل که اگر به آزادی دیگران احترام نگذاریم، آزادی خودمان هم از بین خواهد رفت. پس به خاطر حفظ آزادی خود، مجبوریم آزادی دیگران را هم محترم بشماریم.

برخی از فیلسوفان لیبرال گفته اند حتی هدف هم نباید آزادی را محدود کند. آزادی نباید معطوف به هدف باشد. آزادی اگر بخواهد معطوف به هدف باشد و در جهت رسیدن به یک هدف بکار گرفته شود این خودش موجب نفی آزادی می شود، زیرا در این صورت آزادی را وسیله ای می دانیم تا ما را به آن هدف برساند. یعنی ما آزاد نیستیم در مسیری جز در مسیر رسیدن به آن هدف حرکت کنیم. این به معنی محدودیت آزادی و امری خطرناک است.

نکته دیگر در اندیشه لیبرالی این است که آزادی ارزشش با هیچ اصل انسانی دیگر مساوی نیست. آزادی در کنار سایر ارزشهای انسانی قرار نمی گیرد. مثلاً- شما نمی توانید بگوئید آزادی در کنار عدالت است. آزادی در کنار تساوی انسانها است. اینها در عرض همدیگر نیستند، بلکه در طول آزادی قرار دارند. آزادی بزرگترین ارزش و عالیترین مقصد است. اگر بین آزادی و عدالت تعارضی ایجاد شود اینجا آزادی مقدم است. ما نمی توانیم آزادی را به پای عدالت، و ارزشهای اخلاقی و غیره فدا کنیم. اگر بخواهیم به خاطر ارزش دیگری دست از آزادی برداریم این با اصالت آزادی و ارزش اول بودن آن ناسازگار است.

## آزادی در فلسفه لیبرالیسم

مسئله آزادی جایگاه خود را در فلسفه لیبرالیسم پیدا کرد. لیبرالیسم یک معنی لغوی و یک معنی اصطلاحی دارد، در معنی لغوی، لیبرالیسم یعنی آزادیخواهی. لیبرال کسی است که به دنبال اهداف آزادیخواهانه است. هر کس که برای آزادی ملت، کشور، مردم و دفع ظلم و اسارت انسانها تلاش می کند یک لیبرال و یک آزادیخواه است. در این معنای لغوی هر انسان مبارزی یک لیبرال است. شهید مطهری فرموده اند: اندیشه های لیبرالیستی در متن اسلام وجود دارد. به این جمله استناد شده که ایشان هم لیبرالیسم را قبول دارد. روشن است که منظور ایشان همین معنی لغوی لیبرالیسم است. اندیشه های لیبرالیستی اسلام یعنی اندیشه های آزادیخواهانه اسلام.

در معنی اصطلاحی، لیبرالیسم، به یک فلسفه فکری و اندیشه اجتماعی گفته می شود که یک نظام فکری را ارائه می دهد و بر یک مبانی فلسفی، معرفت شناسی و بر یک مبنای انسان شناسی مبتنی است.

لیبرالیسم به این معنی، فلسفه ای است که آزادی مهمترین جایگاه را در آن پیدا کرده است. بنابراین بخاطر اینکه ما معنای آزادی را در اندیشه غربی درست بفهمیم و تحلیل کنیم، باید به فلسفه لیبرالیسم بپردازیم و با آن آشنا شویم.

کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم آر بلاستر و ترجمه آقای عباس مخبر. کتاب خوب و خواندنی است در تحلیل مبانی لیبرالیسم و نقد آن. لیبرالیسم و آزادی لیبرالیستی در اندیشه اجتماعی، مثل بنتام، هیوم و میل بنیان گذاری شد. اینها از بنیان گذاران تفکر جدید

غرب هستند. در قرن ۱۸ و ۱۷ میلادی این اندیشه به صورت یک نظام فکری خودش را عرضه کرد. لیبرالیسم ابتدا در صحنه اقتصاد خود را نشان داد. اقتصاد لیبرالیستی مدعی این بود که انسانها برای فعالیتهای اقتصادی باید کاملاً آزاد باشند. هیچ محدودیتی در فعالیتهای اقتصادی نباید وجود داشته باشد. دولت لیبرال، یعنی دولتی که نباید هیچگونه دخالتی در فعالیتهای اقتصادی بکند، در اندیشه اقتصادی لیبرالیسم دولت باید به عنوان یک نگهبان و پاسبان از صحنه فعالیتهای اقتصادی خارج باشد. دولت حق دخالت در نظام اقتصادی و یا جلوگیری از فعالیت اقتصادی مردم را ندارد. بلکه تنها باید مواظب باشد که در میدان تلاش و مبارزه اقتصادی هرج و مرج و دعوا بوجود نیاید. نتیجه این فکر این است که در این میدان اقتصادی آزاد، یک عده انسانهای جسورتر و زرنگ‌تر می‌آیند و به یک سرمایه داران بزرگ تبدیل می‌شوند. اینها آزادند که بتوانند هرگونه خواستند برای ازدیاد ثروت از شرایط جامعه استفاده کنند و هیچکس و هیچ عاملی هم نباید مانع سودجویی اقتصادی آنها شود و به خاطر این که این کار خلاف عدالت و خلاف انصاف است مانع تلاش اقتصادی افراد شود.

این نوع تفکر اقتصادی به بوجود آمدن دولت لیبرال منتهی شد و نتیجه آزادی مردم این شد که سرمایه داران هرگونه که خواستند از منابع طبیعی و از نیروی کار جامعه استفاده کنند.

این تفکر به پیدایش سرمایه داری جدید انجامید. انسان به دنبال انقلاب صنعتی توانست در صنعت به یک تکنولوژی جدید دسترسی پیدا کند، این تحول در صنعت ابتدا در کارخانه‌های ریسندگی انگلیس آغاز شد. آزادی اقتصادی لیبرالیستی موجب شد که کارخانه داران انگلیسی آزادانه بتوانند از نیروی کار مردم استفاده مطلق کنند. دهها سال کودکان خردسال را در این کارخانه‌ها، با ارزان‌ترین قیمت و در بدترین شرایط انسانی، بکار می‌گرفتند و هیچ نیرویی هم نبود که جلوی سودجویی مفرط آنها را بگیرد و آنها را ملزم کند که مقداری از سودپرستی دست برداریند و به رفاه کارگران برسند. دولت لیبرال هم هیچ تمایلی نداشت به نفع بقیه گروههای مردم در وضع اقتصادی جامعه دخالت کند.

این تفکر لیبرالی در صحنه‌های دیگر هم به اجرا در آمد. در زمینه اخلاق، فیلسوف لیبرالیست می‌گفت: ما اصلی اخلاقی که بتواند آزادی را محدود کند نداریم. هیچ عاملی حق ندارد که انسان را از آنچه دلخواه اوست باز دارد. در اندیشه لیبرالیستی وجود ارزشها و اصول اخلاقی و دینی که خواست دلخواه فرد را محدود کند هم نفی شد.

## فردگرایی

اصل فردگرایی یکی از پایه‌های فلسفه لیبرالیسم است و ریشه در انسان‌شناسی لیبرالی دارد. فردگرایی و اصالت فرد حرفش این است که فرد یعنی یک واحد انسانی که از واحدهای دیگر انسانی متفاوت است. آن چیزی که شخصیت وجودی انسان و گوهر وجودیش را شکل می‌دهد مشترکات او با دیگر انسانها نیست. انسانیت انسان به امتیازات فردی اوست نه به مشترکات انسانیش. اگر بخواهیم بینیم شخصیت و گوهر وجود انسانها چیست. نباید نگاه کنیم که انسانها در چه چیزی با هم شریک هستند و اصول فطری مشترکشان چیست. تنها فرد و مختصات فردی است که شخصیت انسانی او را تشکیل می‌دهد. انسانها یک نیازهایی دارند که بین آنها مشترک است، نیاز به خواب، خوراک و... تا وقتی این نیازهای مشترک در میان است، شخصیت فرد انسانی خودش را نشان نمی‌دهد. همه احتیاج به لباس دارند، آن هویت فردی چه موقع نشان داده می‌شود؟ وقتی دو نفر می‌روند مغازه و میخواهند لباس انتخاب کنند، شخصیت و هویت فردی این دو نفر وقتی نشان داده می‌شود که آنها رنگ و مدل لباس مورد علاقه خود را انتخاب میکنند. در این انتخاب فردی است که هویت و شخصیت انسانی آنها نشان داده می‌شود. تنها دلخواه و اراده شخصی است که یک انسان را از انسان‌های دیگر ممتاز می‌کند. از اینجا ما به این نتیجه مهم می‌رسیم که اگر بخواهیم برای شکوفایی گوهر وجود انسان کار بکنیم و راهی نشان دهیم باید کاری کنیم که انسانها بهتر بتوانند خواست فردی و دلخواه فردی خود را محقق کنند



و این جز در سایه آزادی مطلق و کامل بدست نمی آید.

پس وقتی ملاک شخصیت فرد، اعمال خواست و اراده او شد، هرچقدر انسان برای اعمال خواست فردیاش آزادتر باشد شخصیت او شکوفاتر می شود و به انسانیت بالاتری دست پیدا می کند. پس ما برای شکوفایی شخصیت انسانی نباید دنبال عوامل انسانی و معنوی باشیم. برای شکوفایی شخصیت یک فرد و تأمین سعادت یک انسان، راهی جز باز گذاشتن دست او برای اجرای تمام خواسته ها و تمایلات فردیش نداریم. و در یک کلام سعادت انسان یعنی آزادی کامل برای اعمال تمایلات و خواهش های فردی او. از اینجا به اصل مهم دیگری در فلسفه لیبرالیسم می رسیم و آن این است که برای همه انسانها تنها یک راه سعادت وجود ندارد. بلکه هر انسان برای خودش یک راه سعادت منحصر به فرد دارد، چون سعادت فرد یعنی اعمال تمایلات فردی او و تمایلات انسانها هم با یکدیگر متفاوت است. خواسته های نفسانی خاص هر فرد ملاک و راه سعادت اوست. پس دیگر کسی نباید بگوید ما به اصول اخلاقی که بر زندگی همه انسانها حاکم باشد احتیاج داریم. اصول اخلاقی که بخواهد تمایلات فردی انسانها را محدود کند و انسانها را در یک مسیر قرار دهد، با سعادت و خیر فرد منافات دارد.

بنام به عنوان یک متفکر برجسته لیبرال در این باره می گوید که: «خیر هر انسان همان دلخواه اوست. ما برای انسان ها خیر مشترک نداریم.

از این انسان شناسی یک اصل مهم دیگر نشأت می گیرد و آن انکار نقش عقل به عنوان هادی و راهنمای انسان به سوی سعادت است. اندیشه لیبرالی اساساً چنین هویتی را برای عقل قبول ندارد و چنین جایگاهی را برای عقل به رسمیت نمی شناسد. بهترین تعبیر در این باره از آن هیوم فیلسوف انگلیسی از بنیان گذاران فلسفه لیبرالیسم است که می گوید: عقل انسان برده شهوت اوست و نه راهنمای او. کار عقل این است که به جای نشان دادن راه و امر و نهی کردن به انسان تعارض بین خواسته های نفسانی و شهوانی در درون او را برطرف کند و میان آنها اولویت گذاری نماید.

## سودگرایی

یک اصل دیگر در فلسفه لیبرالیسم، اصل سودگرایی است. اصالت سود، یا یوتیلیتاریزم می گوید: تنها آن چیزی برای انسان اهمیت و اصالت دارد که منافع شخصی او را تأمین کند. برای یک انسان آزاد، هیچ چیزی بیشتر از منافع شخصی خودش اهمیت ندارد. تمام تلاش انسان باید بر روی تأمین منافع شخصی خود متمرکز باشد و همه چیز باید با منفعت شخصی اندازه گیری شود. یک عقیده، یک عمل، یک فکر به هر مقدار که برای انسان سود و منفعت مادی می آورد به همان اندازه برایش ارزش دارد.

در اینجا باید به این نکته اساسی توجه داشت که چیزی که لیبرالها به عنوان خواسته های فرد مطرح می کنند همان خواسته های مادی اوست. خواسته های معنوی در نظر آنها جایگاهی ندارد. از آنجا که در تحلیل همه انسان یک موجود مادی است وقتی از شکوفایی شخصیت فرد و نیازها و خواسته های فرد صحبت می کنند منظورشان جز تمنیات مادی و غریزانیسان چیز دیگری نیست. وقتی بحث منفعت فرد را مطرح می کنند منظورشان تنها منافع مادی اوست \*

این گفته جالب از شهید مطهری است که فاصله آزادی اسلامی با آزادی غربی، فاصله میان انسان در اندیشه اسلامی، با انسان در اندیشه غربی است. ممکن است کسی بگوید، رسیدن به منافع فردی هم به عنوان یک اصل و هدف در اندیشه اسلامی هم وجود دارد؛ یعنی انسان مؤمن باید به دنبال کمال فردی خودش باشد. اصل برای انسان مؤمن هم رسیدن به کمال فردی است. این هم می شود منفعت فردی. عرفا هم دائم از لذت و ابتهاج نفس و اینکه نفس به دنبال لذتهای بزرگ است، صحبت می کنند \* اینها ممکن است در الفاظ تشابه داشته باشند ولی تفاوت در این است که این ابتهاج و لذت که در اندیشه اسلامی مطرح می شود با آن چیزی که در اندیشه غربی مطرح است کاملاً فرق می کند. انسانیتی که در آنجا هست با انسانیتی که اینجا است کاملاً متفاوت اند. انسان

در اندیشه لیبرالیزم غربی آن موجود مادی است که تنها می‌خواهد به لذتها و خواسته‌های غریزی و نفسانی و شهوانی خودش برسد و شکوفایی او در همین حد است. و این خودی که در اندیشه غربی اصالت پیدا می‌کند و همه چیز، باید در رابطه با منافع خود قرار بگیرد خود کاملاً مادی است. یک خود حیوانی محدود است که کاملاً در تضاد با خود متعالی او و منافع انسانهای دیگر است. یک موجود کاملاً جدا از انسانهای دیگر. این خود غربی فرد را از همه انسانهای دیگر جدا می‌کند و منافع خویش را کاملاً در تعارض با موجودات دیگر می‌بیند. این انسان که در اندیشه غربی اصالت پیدا می‌کند انسانی است که تنها به دنبال منافع مادی، شهوت و دلخواه‌های خویش است و همه چیز را تنها برای خود می‌خواهد. و با اثبات خود، نفی دیگران می‌کند. دائماً می‌خواهد چیزی از دیگران چپاول کند برای تأمین خود. خودی است که همه چیز را برای خود می‌خواهد، خودی است که دیگران را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد، خودی است که می‌خواهد همه را به خدمت و بندگی خویش بگیرد. در اندیشه لیبرالیسم این خود اصالت پیدا می‌کند و آزادی این خود و منافع این خود می‌شود اصل. در حالی که در اندیشه اسلامی خود متعالی انسانی است که اثبات خود را با نفی دیگران بدست نمی‌آورد، خودی است که تعالی خود را در شکوفائی استعدادهای معنویاش جستجو می‌کند. ماهیت این خود به گونه‌ای نیست که برای اثبات خودش نیاز به نفی دیگران داشته باشد. بلکه با اثبات دیگران به اثبات و تعالی خود می‌رسد. این تفاوت میان انسان اسلام با انسان غربی تفسیر از آزادی را نیز متفاوت می‌کند. آزادی اسلامی به این معنی است که انسان برای شکوفا کردن استعدادهای متعالی خود کاملاً راه برایش باز است و محدود نیست. نباید مانعی برای رشد و تعالی اش وجود داشته باشد.

## دلایل آزادی

یکی از استدلالهایی که در مسئله آزادی از سوی فیلسوفان غربی مطرح می‌شود آنست که انسان موجودی است که باید با تلاش خود خویش را تعیین ببخشد و انسانیت خویش را با دستان خود بسازد. ساخته شدن و تحقق انسانیت هم هنگامی صورت می‌پذیرد که استعدادهای انسانی او شکوفا شود. هر انسانی باید از فرصت زندگی استفاده کند تا خویشتن و خود انسانیش را پرورش دهد و شکوفا کند و بدون این تلاش هر انسان در پژمردگی و رکود و تباهی کشنده فرو می‌رود. آزادی راه شکوفا کردن این استعدادها و تعیین بخشیدن به انسان است.

بحث تحقق خود انسانی و بستگی آن به آزادی انسان هم از سوی فیلسوفان غربی مطرح شده و هم در اندیشه اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. در اینجا یک بحث در مورد ماهیت خود حقیقی انسان و راه تحقق بخشیدن و شکوفایی آن است و بحث دیگر در مورد نقش آزادی در این امر است:

انسان موجودی است برخوردار از استعدادها و توانهای بی‌شمار و دارای آگاهی نسبت به خود و استعدادهایش و طالب آن است که بتواند این تواناییها و استعدادها را به مرحله بروز و تحقق برساند. انسان هر چه این تواناییها را بارزتر و بالفعل تر ببیند و خود را در شکوفا کردن این استعدادها موفق تر احساس کند به احساس رضایت بیشتری دست می‌یابد و خود را زنده تر و موفقتر می‌یابد. بروز و تحقق تواناییها در انسان به معنی دست یافتن به مرحله بالاتری از وجود و رسیدن به هستی بیشتر است. حتی انسانی که به دنبال افزودن ثروت و قدرت است در این افزایش نوعی انبساط و رشد و گسترش خود را می‌یابد و با دست یافتن به مال بیشتر و قدرت بالاتر خود را از بود و هست بالاتری برخوردار می‌بیند. انسانی هم که با ذوق هنری و زیبایی شناسی به خلق آثار پر ارزش هنری می‌پردازد و یا دل خود را در گرو چنین آفرینش‌هایی می‌نهد در این ارتباط و تعلق تعالی وجود خود را می‌یابد. بنابراین انبساط طلبی و توسعه و گسترش هستی خواهی را باید ویژگی انسان دانست و این همان چیزی است که به عنوان نامتعین بودن انسان از آن یاد می‌شود یعنی انسان موجودی است که در یک مرحله از وجود و تعین و با یک ظرفیت و اندازه معین و از پیش

ساخته به وجود نیامده است بلکه با تلاش و کار و با دست خود اندازه و ظرفیت خویش را متعین می کند و شکل می دهد.

حال این سؤال مطرح می شود که جوهر و محتوای این انبساط و افزایش چیست؟ یعنی این خود انسانی با چه محتوایی و در چه امتداد و جهتی می خواهد وسعت یابد؟ و این ظرفیت نامتعیّن او با چه مظروف و محتوایی شکل می گیرد و به سخن دیگر استعداد پایان ناپذیر انسان برای رشد و افزایش هست و بودن خود چه ابعادی دارد و چه نوع استعدادهایی در انسان وجود دارد که با فعلیت یافتن آنها حقیقت انسان گسترش و توسعه بیشتری می یابد و از تعین والاتر و برتری برخوردار می شود.

در اینجا دو نگاه کاملاً متفاوت در تعریف خود واقعی و حقیقی انسان و استعدادهای او مطرح است و با دو گونه انسان شناسی متفاوت دو پاسخ متضاد به این مسئله مهم داده می شود.

پیشتر اشاره کردیم که در نگاه مادی به انسان که فلسفه امروز غرب پس از رنسانس در شکل اندیشه فرد گرای لیبرال مطرح شده است خود حقیقی انسان عبارت است از مجموعه تمثیات و خواستههای نفسانی فرد که به صورت تمایلات شخصی و اجتماعی بروز می کند و فرد انسان هر قدر بیشتر به این تمثیات پاسخ بگوید از شخصیت رشد یافته بالاتری برخوردار می شود. روانشناسی تجربی امروز غرب هم بر همین مسئله پای می فشارد که رشد شخصیت انسان مساوی با پاسخ گفتن به غرائز و تمایلات و نیازهای مادی گوناگونی است که او در درون خود احساس می کند. مانند نیاز به خورد و خوراک و ارضای شهوانی و حبّ جاه و مقام و مطرح کردن خود و... انسان تنها با برآوردن کامل خواستههای نفسانی اش به رضایت مندی درونی می رسد.

یکی از مکتب های فلسفی غرب، به نام فلسفه اگزیستانسیالیسم است. اگزیستانسیالیستها در میانه قرن ۲۰ میلادی خیلی میدان دار بودند. و یکی از بزرگترین متفکرین آنها به نام سارتر می گوید هویت انسان، هویت در حال شدن است. انسان موجودی است دائم در حال شدن و در حال تغییر. خصوصیت انسان در بین سایر موجودات، متحول بودن اوست. انسان شخصیت ثابتی ندارد. هویت انسان یعنی موجودی که دائم خودش را می سازد، فلسفه اسلامی هم شبیه همین را می گوید که انسان موجودی است که در حال تکامل است دائماً، جوهری است در حال اشتداد که نوع ثابتی ندارد. ولی منظور اگزیستانسیالیستها از شدن، غیر از بحث شدن در فلسفه اسلامی است. سارتر و فلاسفه اگزیستانسیالیست می گویند که: شدن انسان به این است که راه برای اعمال خواست و رأی و اراده اش باز باشد و هیچ مانعی در برابرش وجود نداشته باشد. اگر مانعی در برابر آزادی انسان گذاشته شود این به معنای متوقف شدن انسان است. هیچ اصل اخلاقی نباید انسان را محدود کند. اگر انسان بخواهد به یک اصل اخلاقی پایبند باشد به معنای آن است که آزادی او و شدنش و انسانیتش محدود شده! به همین دلیل می گوید: اعتقاد به خدا هم یکی از عواملی است که انسان را از شکوفایی انسانی باز می دارد. زیرا انسان وقتی به خدا ملتزم شد، دیگر نمی تواند هر جور دلش خواست فکر کند و هر چه دلش بخواهد عمل کند.

در نگاه دیگری به انسان، نیازهای درونی و استعدادهای او که نمایانگر خود و هستی حقیقی او هست بسیار برتر و گسترده تر از نیازهایی است که تمایلات غریزی و مادی و یا محیط اجتماعی به او القاء می کند. در این نگاه و تحلیل انسان موجودی است با ظرفیتهای و استعدادهای متعالی و هیچ موجودی در جهان آفرینش از چنین گستردگی وجودی و استعدادی برخوردار نیست. تعین و ظرفیتی که انسان بر اساس استعدادهای ذاتی اش می تواند برای خود بسازد نامتناهی و بی پایان است تا مرز رسیدن به اوصاف والای الهی.

پس برای شناخت خود واقعی و حقیقی انسان باید نگاهمان را در مورد اساس هستی و جهان توسعه دهیم و آن را محدود به هستی مادی نکنیم بلکه برای هستی ابعاد و گستره ای متعالی تر ببینیم. انسان و استعدادهای او را در نیازهای مادی برخواسته از تمثیات و دلخواههای نفسانی محدود نکنیم بلکه او را با پهنا و وسعتی به وسعت تمام هستی ببینیم و استعدادهایش را بسیار فراتر از وجود مادی و طبیعی او بدانیم.

تحقق واقعی حقیقت انسان در پاسخ گفتن به نیازها و استعدادهای متعالی غیر مادی اوست و نتیجه این نگاه باز کردن میدان برای شکوفایی این استعدادها خواهد بود و برای این هدف نیازمند به تلاش و جهاد پیگیر برای عبور از نیازهای مادی بسوی نیازهای متعالی است نه با قطع این ارتباط و پرداختن به نیازها و استعدادهایی که او را در یک زندگی مادی و حیوانی محدود می کند. نکته دانستنی که اخلاق اسلامی به مامی آموزد آنستکه انسان دارای دو گونه احساس نسبت به حقیقت خود می باشد: یکی احساس کاذب و دروغین نسبت به هویت و شخصیت خود که در نتیجه غفلت از نیازهای متعالی و پرداختن به نیازهای نوع اول ایجاد می شود. در اینصورت انسان احساس می کند با تأمین هرچه بیشتر این نیازهای مادی به شکوفایی می رسد و دیگری احساس راستین نسبت به شکوفایی حقیقت والای خود که در نتیجه توجه به نیازهای معنوی و متعالی و برقرار کردن پیوند صحیح میان این دو ایجاد می شود. احساس رضایت و اطمینان انسان از شکوفایی خود در صورت اول احساسی ناقص و ناپایدار خواهد بود و شخصیت متزلزل و دارای نقصان و بی بهره از صفات و ارزشهای انسانی را بیار خواهد آورد. در سایه خودیافتگی نوع دوم انسان به رضایت و اطمینان واقعی و آرامش پایدار می رسد و شخصیت متعالی از خود نشان می دهد که در اخلاق و رفتار و باورهای او قابل مشاهده است.

## آزادی در اندیشه اسلامی

رشد خود متعالی در انسان ملازم با رشد استعدادهای گوناگون عقلانی، عاطفی، اخلاقی، هنری و مادی و معنوی در انسان است. شکل گرفتن شخصیت متعالی انسان جز در سایه اراده و انتخاب آزاد او ممکن نیست و هیچ عاملی جز اراده آزاد او نمی تواند به شکوفایی خود متعالی او کمک کند. پس آزادی اراده شرط لازم برای شکوفایی خود حقیقی انسان است. انسانها دارای ویژگیهای متفاوتی هستند باز بودن میدان برای اینکه هر انسان بتواند استعداد خاص خود را در برترین شکل شکوفا کند راه تعالی شخصیت اوست. این نکته ضرورت آزادی برای انسان را در تمام مراحل رشد این استعدادها ضروری می سازد. تعقل و اندیشه ورزی نقش محوری را در رشد شخصیت متعالی انسان ایفا می کند. تأکید اسلام و قرآن بر عنصر تعقل و تفکر این امر را روشن می کند. روشن است که رشد تعقل و تفکر با آزاد بودن عرصه اندیشه و برداشتن موانع از برابر تعقل ناب ممکن است. اسلام درباره موانع اندیشه و شیوه مقابله با آنها هدایتیهای فراوان و ارزشمندی را ارائه کرده است که باید جداگانه از آن سخن گفت.

## انواع آزادی

انسان برای رشد و تکامل خود از آزادیهای گوناگون برخوردار است. یک نوع آزادی، آزادی انسان از سلطه طبیعت و استفاده از منابع صبیعت است که خداوند در اختیار او قرار داده، یعنی انسان آزاد است که با ابزار علم و معرفت طبیعت و قوانین طبیعت را بشناسد. بر آنها تسلط پیدا کند و آنها را بکار گیرد و از آنها بهره برداری کند. این یک اصل پذیرفته شده در اندیشه اسلامی است. قرآن می فرماید: سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض یعنی خداوند آنچه در آسمان و زمین هست را مسخر برای انسان و تحت تسلط انسان قرار داد. یعنی انسان آزاد است که برود بر اینها مسلط شود و از اینها استفاده کند. آیا آزادی انسان در این استفاده نامحدود است؟ انسان از طبیعت

هر جور استفاده ای که خواست می تواند بکند. یک استفاده این است که انسان برود، انگور را استحصال کند و آن را شراب کند و از آن استفاده کند! این هم یک جور استفاده از طبیعت است. آیا انسان می تواند از طبیعت به هر شکلی که خواست استفاده کند.

یعنی اگر انسان آزاد است که از طبیعت استفاده کند این آزادی را چگونه تفسیر می‌کنیم؟

این یک نوع آزادی است. آزادی دیگر انسان از سلطه انسانهای دیگر است. آیه شریفه قرآن در سوره آل عمران آیه ۶۴ می‌فرماید:

قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله؛

یعنی ای پیامبر به اهل کتاب بگو، بیائید به دو اصل اساسی باور داشته باشید. در این صورت ما با شما همراه هستیم، و با شما اختلاف نداریم، این دو اصل با کتاب آسمانی خودتان تعارضی ندارد. این دو اصل را بپذیرید ما با هم مشکلی نداریم. بیائید باور کنید کلمه ای را و باوری را که هر دو در مقابل آن همسان هستیم. هر دو آن را می‌پذیریم. یکی عبودیت خداوند و پذیرش حاکمیت مطلقه خداوند و دوم اینکه هیچکدام از ما، انسانی را به عنوان رب و صاحب اختیار مطلق نپذیرد، در مقابل انسان تواضع مملوگانه نکند. یعنی آزادی انسان از اسارت انسانهای دیگر. پس آزادی انسان در برابر انسانهای دیگر یکی از اصول محکم اندیشه اسلامی است. ما این اصل را در اندیشه غربی نمی‌بینیم، در اندیشه غربی با آن توضیحاتی که دادیم، انسان باید آزاد باشد در رسیدن به خواسته‌ها و تمنیات نفسانی خویش. حالا اگر رسیدن انسان به این تمنیات نفسانی نیاز داشت انسان برود برده یک پولدار و اربابی بشود!! و بندگی مطلق کند، آزادی غربی این بندگی را به هیچ وجه نفی نمی‌کند، پس تفاوت اساسی اینجا است. در آزادی غرب، نفی سلطه دیگران، نه تنها مورد مذمت قرار نمی‌گیرد بلکه گاهی انسان برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی خودش بزرگترین ذلتها و اسارتها را می‌پذیرد و عیبی هم ندارد.

آزادی سوم آزادی از سلطه هواها و خواهشهای نفسانی است که در آن آیه در اصل اول قرار می‌گیرد. یعنی خارج شدن انسان از هر سلطه دیگری غیر از سلطه و حاکمیت الهی. این هم آزادی دیگری است. یعنی در اندیشه اسلامی، اگر این آزادیها در کنار هم قرار بگیرد انسان به یک شکوفایی و رشد متعالی شخصیتی می‌رسد. البته از آن طرف هم اسلام این راه را به ما نشان داده که وفی می‌توانیم به آزادی دوم و سوم برسیم (آزادی از سلطه دیگران و آزادی از سلطه هواهای نفسانی) که به عبودیت الهی برسیم. یعنی عبودیت خداوند تضمین کننده این دو گونه آزادی انسان است بدون عبودیت خداوند، تحقق آنها امکانپذیر نیست.

آیا اینکه انسان از سلطه هواهای نفسانی خارج شود به این معناست که باید خواسته‌های مادی اش را نفی کند؟ در اینجا اندیشه اسلامی جواب روشنی دارد. در اندیشه اسلامی هیچگاه نفی تمنیات نفسانی آنطوری که کلیسا خواسته‌های مادی را نفی می‌کرد، خواسته نشده است. اسلام با این مخالف است. در اسلام مهم این است که نیازهای مادی جهت پیدا کند، به سوی رشد و تعالی استعدادهای الهی انسانی، پس آزادی مطلق تمنیات نفسانی در اسلام نفی می‌شود اما اصل آن تمنیات خیر! در استفاده از طبیعت هم همین حرف است، یعنی استفاده بلامانع است اما استفاده آزاد به هر نحو خیر! ملاک ما چیست؟ ملاک این است که استفاده از طبیعت تا حدی که مانع رشد و تکامل و تعالی معنوی انسان نشود مجاز است.

## آزادی فکر و اندیشه

بحث این است که آیا انسان به عنوان یک موجود متفکر و اندیشمند باید آزادی تفکر و عقیده را برای دیگران بپذیرد یا نه؟

برای اثبات آن استدلال‌های مختلفی مطرح شده است:

۱- مردم باید در بیان و فکر آزاد باشند چون ما برای اینکه به حقیقت دست پیدا کنیم، راهی جز ابراز اندیشه انسانها نداریم، باید همه صاحبان فکر و اندیشه آزاد باشند، باب تضارب فکر و اندیشه باز باشد تا با برخورد این اندیشه‌ها با یکدیگر معلوم شود کدام اندیشه ضعیف و کدام اندیشه قوی است. تنها راه برای فهمیدن اندیشه صحیح همین است. تنها با مقایسه نظرات، ما می‌توانیم نظریه قوی تر را تشخیص دهیم و انتخاب کنیم. بدون طرح اندیشه‌های گوناگون و تضارب آن‌ها با یکدیگر، راهی برای دستیابی به حقیقت وجود ندارد. این نظر را گرچه می‌شود در برخی موارد پذیرفت ولی در بعضی موارد این نظریه پذیرفته نیست، اعتقاد به

خدا، معاد، وحی و... مشمول این نظریه نمی شود. برای اینکه ما بفهمیم آیا خدایی وجود دارد یا نه، راهش تنها تضارب اندیشه نیست. آیا تا وقتی ابراز عقاید مخالف نباشد ما نمی توانیم صحت اعتقاد به خدا را بفهمیم؟ خیر! این اعتقادات آنقدر روشن هستند و برای فکر و عقل ما آنقدر آشکار و شفاف اند که وقتی به هر عقلی ارائه شود، آن عقل می تواند صحتش را بفهمد. لازم نیست منتظر بمانیم و ببینیم که آیا در این مورد اندیشه بهتری عرضه شده است یا نه.

در اینجا خوب است به موضوعی که معروف است به نظریه صراطهای مستقیم اشاره کنیم. این نظریه می گوید ما در تمام مقولات فکری و در تمام بحثهای اعتقادی می بینیم که بین متفکرین و عقلاء اختلاف نظر وجود دارد. حتی در بحث خداشناسی، بخشی از مردم موافق، هم مخالف و نمی شود گفت همه کسانی که انکار خدا می کنند همه آنها انسانهای کودن و بی عقل هستند. خیر، انسانهای عاقل هم در میان آنها هستند، و استدلالهای فلسفی هم ارائه می کنند.

پس چون در این بحثها، دو طرف انسانهای عاقلی هستند ما به این نتیجه می رسیم که اصلاً در همه بحثهای فکری که اقامه می شود از هر دو طرف، این ادله توانایی نفی دلیل مقابل را بطور کامل ندارد. اگر استدلال یک طرف توانایی کامل را داشت برای نفی استدلال طرف مقابل، آن نظریه طرف مقابل از بین می رفت و باقی نمی ماند. همین که عقیده طرف مقابل باقی مانده دلیل بر این است که استدلال مخالفش، استدلال یقین آوری نبوده است. و به اصطلاح تکافی ادله وجود دارد، یعنی در این گونه بحثها ادله با هم مساوی می شوند و یک طرف توانایی آن را ندارد که طرف دیگر را به زمین بزند. پس ما در همه بحثهای فکری و اعتقادی وقتی می بینیم که دو طرف دعوا وجود دارد دلیل بر این است که تکافی ادله وجود دارد و به جای یک عقیده و راه ما دو یا چند راه قابل عرضه و قابل قبول داریم و به جای یک صراط مستقیم قابل قبول، صراطهای مستقیم متعدد وجود دارد.

ولی این نظریه را نمی توان پذیرفت. زیرا نکته ای را که در منابع دینی روی آن تأکید شده را نادیده می گیرد. آن نکته این است که اگر بین انسانها تنها استدلال عقلی عامل بقای یک نظریه و اعتقاد بود حرف ایشان درست بود. چون هر دو تفکر باقی مانده است پس معلوم می شود استدلالها قانع کننده نیست والا اگر استدلالها عقلاً قانع کننده می بود، آن طرف مخالف می پذیرفت و نزاع پایان می یافت. حالا- که آن طرف نپذیرفته معلوم می شود استدلال قانع کننده نیست. این حرف در صورتی درست است که بگوییم تنها عامل برای رد یا قبول تفکری، فقط استدلال فکری است. در حالیکه قرآن بیشترین تأکیدش این است که جحدوا بها و استیقنتها انفسهم، یا علوا فی الارض واستکبارا؛ یعنی انسان برای اینکه یک فکر را رد کند یا قبول کند تنها متکی به استدلال نیست بلکه بیشترین عامل در رد و قبول اعتقادات بنیادین دینی، منافع شخصی و عوامل نفسانی انسان است. یا هوی و هوس یا خودخواهی یا جاه طلبی، یا تقلید از آباء و... قرآن تأکید می کند اینها موانع شناخت صحیح است.

اگر مانع شناخت تفکر صحیح فقط استدلال طرف مقابل بود، این نظریه درست بود. در حالیکه مانع شناخت صحیح و آن چیزی که باعث بقاء تفکر باطل می شود منافع مادی و نفسانی است که برای طرفدارانش ایجاد می کند و به واسطه همین منافع آنها زیر بار حق نمی روند. قرآن می فرماید کسانی که انکار معاد می کنند و پافشاری روی حرف خودشان دارند برای این است که دنبال شهوت رانی خودشان بروند نه به دلیل اینکه تکافؤ ادله است و استدلال منکرین قابل ابطال نیست.

در قرآن دهها آیه در این زمینه وجود دارد که وقتی به آنها گفته می شود که چرا این راه را رفتید؟ می گویند: قالوا وجدنا آبائنا، پدران ما اینجوری بودند، ما هم اینجوری هستیم! این استدلال نیست، این علت بیرونی و علت خارجی است. تبعیت از فضای حاکم بیرونی است. پس این استدلال برای فلسفه آزادی اندیشه که ما راهی برای رسیدن به حقیقت جز از این راه نداریم در مواردی قابل رد و ابطال است.

۲- استدلال دوم این است که دلیلی برای اینکه بخواهیم جلوی آزادی اندیشه را بگیریم وجود ندارد زیرا اصلاً حقیقتی وجود ندارد که بر اساس آن یک اندیشه را حق و دیگری را باطل بدانیم. پس همه اندیشه ها مساوی و از حق ابراز و اظهار یکسانی



برخورد دارند. اندیشه صحیح اندیشه ای است که برای انسان منفعت داشته باشد. منفعت انسان چیست؟ آن چیزی است که انسان خوشش بیاید و طبق دلخواه انتخاب کند، هرچیزی که انسان آن را پسندید و انتخاب کرد درست است. بنابراین هر کس می تواند اندیشه ای را که نفع او در آن است برای خود انتخاب کند. در این استدلال نسبیت گرایی، اثبات و حقیقت نفی می شود. هر اندیشه ای تا وقتی برای مردم فایده داشته باشد به عنوان حقیقت قبولش می کنند والا کنار می گذارند. حتی در باب علم هم همین را گفته اند، گفته اند حتی علوم تجربی هم حق و باطل ندارند. در فیزیک و شیمی و  $\diamond$  حق و حقیقت نداریم. نظریه ای در فیزیک مطرح می شود تا وقتی با این نظریه می شود مشکلات جامعه راحل کرد، این می شود حقیقت. وقتی این نظریه کارائی خودش را از دست می دهد، این نظریه باطل می شود و می رود کنار. پس حتی در علوم طبیعی و تجربی هم حق و حقیقت نداریم تا چه رسد. با این استدلال نسبیت گرایانه طرح اندیشه ها باید آزاد باشد تا ما ببینیم کدام اندیشه منفعت بیشتری ایجاد می کند. این استدلال از نظر اسلام کاملاً باطل است. قرآن می فرماید:

ذالک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل لقمان ۳۰؛

ما حق داریم و باطلی داریم، ملاک حق خداست. جهان هستی و قوانین حاکم بر آن که افعال خداوندیند هم همه حق هستند: ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق روم ۸؛ آسمان و زمین همه پدیده های جهان هستی که فعل خداوند هستند چون فعل خداست آنها هم حق هستند. ارزش هایی هم که از طرف آن حق مطلق اعلام می شوند نیز جملگی حقند.

۳- استدلال سوم بر آزادی اندیشه این است که انسانیت انسان حکم می کند که آزاد بیندیشد. یعنی انسان مساوی با اندیشه و تعقل است زیرا عقل و اندیشه برترین بخش وجود انسان است. اگر کسی بخواهد اندیشه را محدود کند در واقع انسانیت انسان را محدود کرده است. این استدلال هم نمی تواند به طور مطلق پذیرفته شود. زیرا مطابق این استدلال، حتی منحنی ترین فکر هم باید آزاد باشد. خطرناک ترین، فکر جنایت کارانه هم که چون یک اندیشه است آزاد است. هر چیزی که در ذهن انسان آمد، و تراوش ذهن انسان شد باید بگوییم محترم است!

### اندیشه های مورد احترام

اسلام چه اندیشه ای را محترم می شمارد؟ از نظر اسلام فکر کردن و اندیشیدن، سرمایه ذهن و عقل را بکار گرفتن، کاری ارزشمند و مورد احترام است. قرآن در آیات بسیاری همگان را به تعقل و اندیشه و خردورزی دعوت می کند و بر آن پیوسته تأکید می کند. ولی آیا این تلاش باید یک معیار و چارچوبی داشته باشد یا کاملاً آزاد و رهاست؟ اسلام می گوید برای اینکه تلاش ذهنی نافرجام نماند و به نتیجه شایسته برسد مانند هر تلاش دیگری باید جهت دار باشد. تلاش ذهنی هم باید ضابطه مند و دارای چارچوب و جهت صحیح باشد. اصل این توانایی ذهنی مقدس است ولی چگونه بکار گرفتن آن هم مهم است. اگر این توانایی درست به کار گرفته شود این تلاش و محصول آن ارزشمند و مقدس می شود ولی اگر خوب بکار گرفته نشود این تلاش و محصول آن منفی می شود. از نظر اسلام آن چیزی که به این تلاش ذهنی و تفکر قداست می دهد این است که این تلاش در جهت تعالی انسانیت فرد و رشد و بکارگیری استعدادهای نامتناهی انسانی باشد.

شهید مطهری نکته ای را بدرستی تذکر می دهند که باید آزادی فکر را از آزادی عقیده جدا بدانیم. در اسلام آزادی اندیشه و تفکر پذیرفته شده است. اما آزادی عقیده خیر. یعنی ارزش انسان این است که از اندیشه ای آزاد برخوردار باشد. انسانی که دارای اندیشه آزاد هست محترم است. تفکر آزاد محترم است. ولی در مقابل هر عقیده ای نمی تواند از نظر اسلام مورد قبول قرار گیرد. تفسیری که ایشان از آزادی عقیده دارند این است که عقیده به معنای چارچوبهای ذهنی است که شخصیت انسان در این چارچوبهای ذهنی و فکری شکل می گیرد، انسان یک موجود معرفتی است به این معنی که شخصیت او وابسته به این چارچوبهای

فکری و معرفتی است که خود بوجود می آورد. این چارچوب ها همان عقاید و جهان بینی او هستند و نگاه انسان به جهان، به خود و به انسانهای دیگر را شکل می دهند. این چارچوبها که بینش های اساسی انسانهای هستند پایه های شخصیت او محسوب می شوند. شخصیت انسان ساختمانی است که بر این پایه ها استوار است. این پایه ها اگر معیوب باشند این شخصیت هم معیوب می شود. انسانی که در نگاه خودش نسبت به جهان، به خودش و به انسانهای دیگر، یک نگاه انحرافی دارد، به ناچار متناسب با همان اعتقادات و باورهای منحرف عمل می کند. فکر، منش، رفتار و همه ابعاد وجود انسان نشأت گرفته از این باورهای ذهنی اساسی است. آیا ما می توانیم بگوییم این چارچوبها و باورها هرچه باشند به هر صورت محترم اند؟ هر جور باوری برای انسان احترام دارد و انسان آزاد است که هر جور عقیده و باوری را برای خود بپذیرد؟ اگر ما هر گونه خصلت و منش را از انسان نمی پذیریم و هر گونه عملی را تقدیس نمی کنیم، پس هر گونه چارچوب فکری که اخلاق و عمل متناسب با خود ایجاد می کند را هم نباید بپذیریم و تقدیس کنیم. عقیده به معنی گره است یعنی چیزی که شخصیت و عمل انسان را به خود گره می زند. پس به این معنا نمی تواند هر عقیده ای محترم و مورد قبول باشد. فکر یعنی اندیشیدن و خردورزی کردن. آزادی فکر این است که انسان بتواند بر اساس اصول و قواعد صحیح و محکم فکری تلاش فکر بکند، تفکر کند، اندیشه ورزی کند، فکرش را فعال کند برای اینکه بتواند بهترین راه را پیدا کند. آزادی فکر یعنی آزادی اندیشه ورزی، خردورزی ولی آن چارچوبها که شکل دهنده شخصیت انسان است در حقیقت آزادی فکر و اندیشه او را محدود می کنند و به آن شکل و قالب می دهند و به همین دلیل نمی توانند بدون معیار و ملاک پذیرفته شوند. این بسیار مهم است.

### اندیشه های عقیده ساز سطح یک

در اندیشه اسلامی ما دو گونه اندیشه داریم: اندیشه های عقیده ساز و اندیشه های غیر عقیده ساز. اندیشه های عقیده ساز هم در سه سطح قابل دسته بندی اند. نظر اسلام در مورد هر یک از این گروهها متفاوت است.

اسلام اهمیت و ارزش زیادی برای اندیشه های عقیده ساز سطح یک قائل شده است. ویژگی این اندیشه ها این است که اولاً تاثیرشان بر زندگی انسانها بسیار سرنوشت ساز و تعیین کننده است و اینها هستند که اساس جهت گیری انسان را در اخلاق و رفتار و منش و عمل تعیین می کنند و شکل می دهند و می توانند جهت زندگی انسان را کاملاً دگرگون کنند

خصوصیت دوم این اندیشه ها؛ شفاف بودن و روشن بودن آنهاست یعنی این اندیشه ها آنقدر شفاف و روشن هستند که قابل تردید و انکار نیستند. اگر کسی بخواهد آنها را انکار کند جز از سر عناد و خصومت و یا از سر تبعیت محض از شهوات نیست. قرآن می فرماید: جحدوا بها و استبقنهن انفسهم؛ کفار منکر شدند این اصول را، در حالیکه در دلشان آنها را باور داشتند! اینها اعتقاداتی نیستند که بشود با داشتن عقل آنها را منکر شد.

در بحثهای معرفتی جدید مطرح شده است که اعتقاد به خدا و یا توحید، اعتقاداتی نیستند که بتوانیم با عقل در موردشان قضاوت کنیم، عقل از فهم و قضاوت درباره عقاید فرامادی ناتوان است. این اعتقادات سروکار با دل انسان دارند نه با عقل او. عقل انسان از این که در این مسائل به حقیقت دسترسی پیدا کند ناتوان است، پس ما نمی توانیم کسی که به توحید دسترسی پیدا نکرد را مورد مؤاخذه قرار دهیم، زیرا او می تواند بگوید در این مسائل درک حقیقت آنقدر روشن نبود که من بتوانم با عقل خودم به آن برسم. اصولاً دسترسی به حقیقت کار ساده ای نیست که شما انتظار داشته باشید هر انسانی بتواند به این حقایق دست پیدا کند.

ولی این نظریه از نظر معارف اسلامی کاملاً مردود است و دقیقاً در مقابل تفکر قرآنی قرار دارد. اصولاً خداوند به عقل انسان به عنوان یک راهنما و حجت، آنقدر توانایی داده که در این اصول بتواند به یک هدایت روشن دسترسی پیدا کند. اگر کسی در مقابل اینها ایستاد مخالفتش منکرانه و مستکبرانه است. اعتقاد به اصولی چون توحید، معاد، و وحی، از این دسته هستند. اسلام



اعتقاداتی که نافی این اصول باشند را قبول نمی‌کند و برایشان ارزشی قائل نیست و به آنها اجازه حضور رسمی در صحنه اجتماع نمی‌دهد. زیرا هر اعتقادی که برای حیات انسانی فرد و جامعه خطرناک باشد نباید اجازه رشد پیدا بکند، این را هر عقلی می‌گوید، و منحصر به اسلام نیست.

در برخی از منشورهای سازمان ملل آمده است که تبلیغ عقیده‌هایی مثل نژادپرستی که منجر به ایجاد نفرت بین انسانها بشود، مجاز نیستند، اجازه طرح به آنها داده نمی‌شود، مثلاً در یک کشور، که اقوام و ملیتهای مختلفی وجود دارند، یک تفکر و مکتبی ایجاد شود که بگوید مثلاً فلان نژاد انسانهای منحطی هستند اصلاً انسان نیستند. این ها باعث ننگ ما هستند. این یک فکر است ولی آیا کسی اجازه دارد این فکر را مطرح کند؟ آیا حق چنین کاری را دارد؟ منشورها سازمان ملل می‌گویند خیر! تصریح کرده‌اند اینجور فکرها، تفکرهای خطرناک هستند و نباید اجازه طرح به اینها داده شود.

پس انسان امروز هم بر اساس عقل خودش به این نتایج می‌رسد که اگر تفکری تأثیر تخریبی روی روح و عقاید انسان داشت این تفکر نمی‌تواند مطرح شود. در بحث اعتقادات بنیادین دینی مثل توحید عقیده‌ای که بت پرستی را رواج می‌دهد، عقیده‌ای که شخصیت انسان را اینقدر تنزل می‌دهد که در مقابل یک بت ابراز خضوع کند، ابراز عبودیت کند، این تفکر از بعد تأثیرات معنوی که بگذریم، در بعد تأثیرات دنیوی هم خطرناک است. عقیده‌ای که انسان را در مقابل یک بت خاضع می‌کند و اراده اش را در مقابل یک بت به بند می‌کشد و اسیر می‌کند. می‌تواند او را در برابر هر نیروی دیگری هم به بردگی و بندگی بکشد. در حقیقت این عقیده از یک انسان دارای کرامت و ارزش انسانی برده و حقیر می‌سازد که آماده است در برابر هر موجود حقیر دیگری کمر بندگی و تسلیم فرود آورد و این خطرناک‌ترین کاری است که در جامعه انسانی می‌توان انجام داد.

عقیده انکار معاد، در انسان این باور را بوجود می‌آورد که تو آمدی در دنیا هر جور که خواستی زندگی کن، و بعد هم تمام. این تفکر از انسان یک موجود وحشی و خطرناک می‌سازد، چنین انسانی اگر به مقامات عالی سیاسی برسد سیاستمداری خطرناک می‌شود. به همین دلیل اسلام چنین عقیده‌ای را محترم نمی‌داند و آنرا به رسمیت نمی‌شناسد.

بنابراین کاملاً منطقی است که اندیشه اسلامی که در جهت سعادت انسان حرکت می‌کند، به تفکراتی که شخصیت انسان را به حقارت می‌کشانند اجازه ندهد مجال رشد پیدا کنند.

شهید مطهری نمونه خوبی را از قرآن نقل می‌کنند، می‌گویند اگر هر تفکری از نظر اسلام محترم باشد پس چرا حضرت ابراهیم رفتند بتهای مردم را زدند و شکستند؟ این بتهای مگر مورد احترام مردم نبودند، این بتهای فقط مربوط به نمرود که نبود، مربوط به مردم هم بود. اهانت به بتهای بزرگترین بی‌احترامی به تفکر مردم آن جامعه بود. ولی حضرت ابراهیم نفرمود چون عقیده به این بتهای عقیده مردم است باید به آنها احترام گذاشت. حضرت ابراهیم بتهای را شکست و در واقع با این کار خود اعلام کرد این عقیده اگر مورد قبول همه مردم هم باشد چون عقیده‌ای باطل و خطرناک است، قابل احترام نیست.

پس اندیشه‌های عقیده ساز دسته اول، اندیشه‌هایی هستند مثل توحید و معاد که هیچ عقیده‌ای در مقابلشان قابل قبول نیست و اسلام به آنها اجازه رشد نمی‌دهد.

البته اسلام تفتیش عقاید نمی‌کند و نمی‌گوید باید از هر کسی سؤال کرد که عقیده تو چیست. ولی ان عقیده در جامعه اسلامی قابل طرح نیست و اجازه تعلیم، نشر، ترویج، آموزش و تبلیغ به آن داده نمی‌شود. پس اولاً اگر ما گفتیم عقیده دینی سطح یک حق است نمی‌تواند مقابل آن هم حق باشد! بیکه اعتقادات دینی حق است و مقابلش باطل است. و ثانیاً آن عقیده مقابل نمی‌تواند به عنوان عقیده‌ای محترم شمرده شود. اسلام با این عقاید سطح یک باطل، برخورد حذفی می‌کند. اسلام به آنها اجازه مطرح شدن در جامعه نمی‌دهد. عقیده شرک عقیده نفی معاد، نباید اجازه حضور در جامعه را داشته باشند.

سؤال: آیا می‌شود روی این عقاید باطل فکر کرد؟ بحث کرد؟ روی آنها کار علمی و فکری کرد؟

بلی! البته برای آنهایی که اهل فکر هستند. باید محدود شود به سطح محافل علمی، به سطح عموم مردم نباید کشیده شود. کشاندن بحث و تحلیل علمی در این مسائل به میان مردم و کسانی که اهل فکر و تفکر در این مسائل و مقوله‌ها نیستند نوعی تشویش اذهان در مورد آنها است که عقلا هم قابل تجویز نیست.

## اندیشه‌های عقیده ساز سطح دو

اندیشه‌های عقیده ساز سطح دو عقایدی هستند که به تفاوت‌های میان ادیان الهی مربوط می‌شوند. کسی که توحید و معاد را پذیرفته است حالا می‌خواهد دینی را انتخاب کند کدام دین را انتخاب کند، دین اسلام، یا مسیحیت، کدام دین الهی؟ این ادیان در عقیده‌های سطح یک مشترکند ولی تفاوت آنها در نوع دین الهی و پیامبر آن است. اسلام موضعش در مقابل عقیده‌های سطح دو که نسبت به آن عقاید مشترک بین ادیان الهی در سطح دوم قرار دارد. چیست؟

اسلام طبعاً نمی‌گوید که همه ادیان درست هستند، معنی ندارد که اسلام بگوید هم اسلام درست است و هم مسیحیت و هم یهودیت. آنچه به عنوان پلورالیزم امروزه مطرح است. معانی و تفسیرهای مختلفی برای پلورالیزم مطرح شده است. یکی از آنها این است که ما حق و باطل نداریم، همه چیز حق است که نظریه افراطی در این زمینه هست. معنی دوم پلورالیزم این است که بگوییم ادیان مختلف هر کدام بهره‌ای از حقیقت دارند، بخشی از حقیقت در یهودیت و بخشی از حقیقت در مسیحیت و بخشی از آن هم در اسلام هست. ما نه یک دین باطل محض داریم و نه یک دین حق محض! پس همه ادیان هم در آنها باطل است و هم در آنها حق است. پس ما نمی‌توانیم بگوییم یک دین حق است. چون همه حقیقت در یک دین موجود نیست. این نظریه پلورالیزم است که خیلی هم طرفدار دارد. ولی این نظریه درباره اصل دین ناب و خالص اسلام و یا هر دین دیگر معنی ندارد. چطور می‌شود خداوند پیامبرش را بفرستد و تأکید بر یک شریعتی بکند، بعد بگوید شرایع دینی دیگر هم که در بسیاری از دستورات خود با این دین مخالفند صحیح اند؟

ولی ما چه برخوردی با آن دینی که حق نیست باید بکنیم؟ در اینجا لااکراه فی الدین می‌آید. لااکراه فی الدین در مورد عقاید و اندیشه‌های سطح دو است نه سطح یک. اسلام یک برخورد ملایم تری با این عقیده‌های باطل سطح دو می‌کند. اجازه ترویج در سطح جامعه را به آنها نمی‌دهد، ولی به پیروان آنها می‌گوید آئین خودتان را داشته باشید، بر دین و عقیده و شریعت خود بمانید، حتی آموزش و تعلیم و تربیت را به اساس دین خود داشته باشید. یعنی شما پدران و مادران یهودی و مسیحی اجازه دارید بچه‌های خودتان را هم بر اساس عقاید باطل خودتان پرورش بدهید، یعنی اینقدر اسلام با اینها تسامح را پیش گرفته که اجازه تربیت و پرورش و آموزش انحرافی را به بچه‌های معصومشان می‌دهد. این برخوردی است که اسلام با عقاید باطل سطح دو دارد. اجازه بحث علمی به اینها می‌دهد، می‌گوید می‌توانید در محافل علمی، از آیین خود دفاع کنید، مناظره کنید و ثانیاً در محیط‌های خودشان می‌توانند آزادانه کار تبلیغی انجام بدهند ولی به آنان اجازه تبلیغ و ترویج اندیشه‌های باطلشان را در جامعه اسلامی و جوامع دیگر نمی‌دهد.

اندیشه‌های سطح دو هدف ساز نیستند بلکه راهنمای انسان هستند. یعنی مسیر زندگی را مشخص می‌کنند. اندیشه‌های سطح یک هدف زندگی را مشخص می‌کنند و این اندیشه‌های سطح دو راه رسیدن به آن هدف را به ما نشان می‌دهند. اختلافی که در بین ادیان الهی است در اندیشه‌های سطح دو است که این اختلاف در واقع در مورد راه زندگی است. البته بهتر است لفظ اختلاف را نگوییم بگوییم تفاوت راه. این اندیشه‌ها در صورتی که باطل باشند هدف و جهت را مخدوش نمی‌کنند بلکه راه را درست نشان نمی‌دهند. اینها اجازه حضور رسمی در جامعه را دارند، اسلام برای صاحبان این عقاید احترام انسانی قائل شده ولی ترویج آنها را به عنوان راه ضلال اجازه نمی‌دهد.

مسئله ای که در اینجا قابل ذکر است این است که اگر کسی در این عقاید سطح دو انحراف برود و از مسیر حق خارج شود آیا از نظر اسلام، از حرمت انسانی برخوردار است یا نه؟ در صورت برخورداری از حرمت انسانی آیا از احترام و شأن مساوی با مسلمانان برخوردار است یا خیر؟

از احکام اسلامی می توان استفاده کرد که این گروه از حرمت و کرامت انسانی برخوردار هستند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: اما اخ لك

فی الدین او نظیر لك فی الخلق يك شهروند جامعه اسلامی یا برادر دینی توست و یا ممنوع تو، يك انسان است. طرز برخورد اسلام با اینها نشان دهنده این است که اسلام برای این گروه ارزش انسانی قائل است و به همین دلیل حقوق انسانی را برای آنها می پذیرد. یعنی هر جا حقی مربوط به شخصیت انسانی باشد این حقوق را برای این افراد قائل است. حق امنیت، حق انسانی است. حق دفاع از خود، حق احقاق حق، که بروند در دادگاه از حق خود دفاع کنند ♦ این حقوق را درست مانند يك انسان مسلمان دارند. و اما آیا این افراد از حق مساوی با مسلمانان برخوردارند؟ خیر! دیه آنها با مسلمانان یکی نیست. اصل اینکه خون اینها محترم است، جانشان محترم است، جای بحث نیست. اما اینکه اگر این خون ریخته شد، اینجا اسلام بین مسلمان و غیر مسلمان فرق گذاشته است. زیرا آنها در حقوقی که فراتر از اصل انسانیت فرد برای او در نظر گرفت با مسلمانان متفاوت هستند.

### مسئله ارتداد

اسلام اجازه ارتداد و گرایش به اعتقاد باطل به هیچ مسلمانی نداده است و برای مرتدین مجازات سختی قرار داده است. از یک طرف حق انتخاب اندیشه باطل در سطح دو با اجازه حضور به غیر مسلمانان در جامعه اسلامی پذیرفته شده است. آیه شریفه لا اکراه فی الدین هم می تواند بر همین معنی منطبق باشد. ولی از طرف دیگر این حق از مسلمان گرفته شده است و به هیچ مسلمانی اجازه خروج از اسلام داده نشده است و برای مرتدین شدیدترین مجازات را در نظر گرفته است. این تفاوت چگونه قابل توجیه است؟ پاسخ این است که بحث ممنوعیت ارتداد يك بحث فکری و اعتقادی صرف نیست برخورد شدید اسلام با مرتد به خاطر این نیست که این فرد در عقیده اش دچار مشکل شده، چون گفتیم اسلام افرادی را که اصلاً به اسلام اعتقادی ندارند را آزاد گذاشته و برخورد ملایم با آنها دارد. آنها در جامعه اسلامی زندگی می کنند و مورد احترام اسلام هستند. پس عقیده باطل این مرتد تنها ملاک برخورد تند اسلام نیست. صرفاً تغییر عقیده مرتد نیست که موجب شده اسلام با او برخورد تندتری داشته باشد. علت چیز دیگری است. قبلاً باید به این مسئله اشاره کنیم که هدف اسلام این است که يك جامعه کامل اسلامی بنا کند. هدف اسلام صرفاً این نبوده که يك سری عقاید را به مردم یاد دهد اگر پذیرفتند به بهشت بروند و اگر منکر شدند کیفر ببینند! یا اسلام بگوید مردم! نماز بخوانید، اگر بخوانید بهشت می روید و اگر نخوانید جهنم می روید. خیر! هدف اسلام بالاتر از این است. هدف اسلام این است که يك جامعه دینی بسازد که تمام این جامعه اعتقاداتشان، فکرشان، رفتارشان، بر اساس اندیشه و هدایت دینی شکل بگیرد. امتی را تشکیل بدهد که این امت در مسیر الله حرکت کنند. به اصطلاح يك دارالاسلام ایجاد کند، فرق می کند که هدف يك دین ایجاد يك امت باشد یا ایجاد عقیده و تفکری و یا اعمالی بین مردم باشد. ایجاد فکر در بین يك جامعه، مثل اینکه در کشوری همچون آمریکا مسلمانانی بروند آنجا، در آن جامعه زندگی کنند، نماز بخوانند، روزه بگیرند، اعمال عبادی هم انجام بدهند همین و بس. ولی اگر هدف اسلام این باشد که امت اسلامی درست کند و این مهم برایش باشد، آنوقت اگر برای ایجاد امت اسلامی مسلمانان زحمت کشیدند، خون دادند و توانستند این دارالاسلام و امت اسلامی را ایجاد کنند امتی اسلامی حالا آیا این جامعه به حفاظت و نگهداری احتیاج ندارد و حفظ آن امر با اهمیتی نیست؟ مثل اینکه ما بیایم انقلابی کنیم و نظامی درست کنیم و فداکاری

زیادی در راه استقرار آن بکنیم آیا نباید تلاش و برنامه ریزی بیشتری کنیم که این نظام آسیبی نبید. امت اسلامی هم همینطور است. با این مقدمه مسئله ارتداد در امت اسلامی روشن می شود.

در امت اسلامی و دارالاسلامی که اینقدر برایش زحمت کشیده شده و اعتقادات دینی و روش و اخلاق دینی در این جامعه شکل گرفته است یکدفعه آدم مرتدی پیدا می شود و شروع می کند به تبلیغ علیه دین و افکار و اصول و مقدسات آن یعنی در درون جامعه اسلامی و از درون شهر و خانواده مسلمانان یک نفر بلند می شود به نفی و انکار و تمسخر اسلام و ضروریات دین. حالا آیا اسلام باید اجازه بدهد که بدون هیچ محدودیتی این فرد به کار خود ادامه دهد؟ تفاوت است میان اینکه یک شخصی از درون خانواده اسلامی شروع به فعالیت علیه اسلام کند تا اینکه یک یهودی و یا یک مسیحی از بیرون بخواهد تبلیغ بر علیه اسلام کند. این خیلی تفاوت دارد. زیرا یهودی یا مسیحی که تبلیغ بر علیه اسلام کند، همه مسلمانان می گویند او یهودی است دشمن است، از او انتظاری بیشتر از این ندارند، حرفش تأثیر ندارد. ولی کسی که از درون جامعه اسلامی می آید و انحراف پیدا می کند به عنوان عضو این خانواده، عنصر خطرناکی می شود زیرا حرف او و تأثیر بیشتر می گذارد بر افراد کم اطلاع و عادی.

خلاصه اینکه می شود این برخورد شدید با ارتداد را ناشی از یک علت ثانوی دانست. اسلام برای حفظ ارکان جامعه اسلامی و برای حفظ انسجام امت اسلامی و برای اینکه نگذارد عوامل تضعیف کننده به جامعه دینی و اسلامی آسیب بزنند در این مورد سختگیری کرده است و اجازه نداده عضو جامعه اسلامی که در درون این امت بزرگ شده یکدفعه در مقابل این فرهنگ در درون این خانواده بایستد و بخواهد ارکان این امت واحده را متزلزل کند. بخصوص اینکه اگر این راه باز بشود، مخالفان و دشمنان چشم طمع به آن می دوزند و تلاش خواهند کرد از این راه در جامعه اسلامی اخلال کنند لذا اسلام جلوی این حرکت دشمن را گرفته است.

این مسأله صریحا در آیه قرآن مطرح شده که در زمان پیامبر اسلام، عده ای از کفار به برخی عناصر خود می گفتند که شما بروید مسلمان شوید آمنوا به وجه النهار، و اکفروا آخره یعنی شما بروید اظهار اسلام کنید، وارد خانواده اسلام بشوید، ولی بعدا اظهار کفر کنید. چون از این راه بهتر می توانید نفوذ کنید و ضربه به اسلام بزنید و تضعیف روحیه کنید. این آیه دقیقا بازگو کننده این حقیقت است که کسی که داخل این خانواده شده است با گرایش به کفر و انکار و حجب بهتر می تواند صدمه و آسیب بزند.

در جلد ۱۸ وسائل الشیعه، در بحث ارتداد، روایتی را صاحب وسائل نقل می کند که راوی از امام می پرسد: اگر در موردی امام (ع) یا قاضی می داند که فرد مرتد بخاطر شبهه ای که واقعا برایش پیش آمده اظهار ارتداد کرده، آیا این ادعای فرد مرتد که می گوید واقعا مردد شدم و برایم نسبت به پیامبری پیامبر اسلام یقین حاصل نشده است از او پذیرفته است یا خیر؟ در اینجا آیا حکم ارتداد در مورد این فرد جاری می شود یا نه؟ امام (ع) می فرماید: اینجا اگر قاضی بخواهد ادعای این مرتد را قبول کند، و بگوید چون تو شبهه داری پس حکم ارتداد را در مورد تو اجرا نمیکنم فردا هر منافقی که از آغاز اعتقادی به اسلام نداشته و به دروغ اظهار اسلام کرده است می تواند بیاید چنین اظهار کند و به این وسیله راه تضعیف جامعه اسلامی را باز می شود. در این روایت حضرت نمی فرمایند حکم قتل مرتد تعبدی است و این فرد محکوم به قتل است. فرقی هم نمی کند. خیر! استدلال می کنند که اگر این راه باز شود، فردا هر منافقی که از روی نفاق وارد امت اسلامی شده و از این روش استفاده میکند. این روایت کاملا روشن می کند که مسئله حکم ارتداد بخاطر جلوگیری از نفوذ دشمنان در خانواده بزرگ اسلام و آسیب زدن به آن از درون آن است.

### اندیشه های عقیده ساز سطح سه

مرحله سوم در بحث اندیشه های دینی، اعتقادات و باورهای درون اسلام است که آنها را باورهای سطح سه می نامیم. اندیشه های درون دینی را به سه قسم قابل تقسیم اند:

- ۱- اعتقادات و باورهایی که در درون دین هستند و منکر اینها از دین خارج نمی شود ولی اینها، اعتقادات اساسی و مبنا هستند؛ مثل امامت. یک اندیشه درون دینی است کسی که این را قبول نکند از اسلام خارج نمی شود ولی یک اندیشه بنیادین است.
  - ۲- ضروریات دینی، یعنی اندیشه ها و احکامی که از طرف متدینین به عنوان جزئی از دین شمرده می شود و وجودشان در متن دین واضح و ضروری است ولی جزء اندیشه های اساسی نیستند. بسیاری از احکام فقهی، جزء ضروریات دینی هستند. ولی اینطور نیست که انکار یکی از این احکام، خللی در مبنای اعتقاد ایجاد کند. مثل نماز، روزه، حج، زکات و... و کیفیت این اعمال، و بسیاری از عقاید مثل شفاعت، رجعت، عالم برزخ، ... صفات خداوند و مسائلی از این قبیل.
  - ۳- اندیشه هایی که در داخل دین یا مذهب اتفاقی و اجماعی در مورد اینها وجود ندارد.
- در مورد هر سه دسته باید گفت انکار آنها به معنی خروج از دین نخواهد بود، مادامی که به انکار رسالت منتهی نشود و فردی که منکر این عقاید است به عنوان مسلمان در جامعه اسلامی محترم است، یعنی هم احترام و ارزش انسانی و هم ارزش و احترام یک مسلمان را دارد.
- اما آیا کسانی که در اندیشه های سطح سه دارای اعتقادات باطل هستند-در همه اقسامش - آیا اجازه طرح و تبلیغ اندیشه هایشان را دارند یا نه؟ در اینجا باید گفت در صورتی که این اندیشه ها با اصول و مبانی اسلام و مذهب منافات داشته باشند اجازه تبلیغ به آنها داده نمی شود. طبعاً دسته اول، که اعتقادات و باورهای اساسی نام داشت جزء این گروه آورده می شوند که اجازه تبلیغ داه نمی شود مثل انکار امامت و یا انکار معاد جسمانی. ولی اینکه جلسه علمی ترتیب بدهد و بحث کنند مانعی ندارد. در کتاب های فلسفی اسلامی ما این بحث ها به وفور وجود دارد.
- در صورتی که اندیشه های سطح سه دارای اعتقادات باطل با مبانی و اندیشه و اصول اسلامی منافات نداشته باشد ولی از ضروریات اسلام باشد مثلاً کسی بگوید نماز صبح سه رکعت است، سه رکعت بودن نماز صبح به مبانی اندیشه اسلامی خللی وارد نمی کند ولی جزء ضروریات دین است. و یا مسئله حجاب و قصاص و ارث و... آیا طرح این بحثها که اصل اسلام را مخدوش نمی کند ولی مخالف با ضروریات دین است چگونه است؟
- آیا می توان گفت هر کسی در اینگونه مسائل می تواند اظهارنظر کند و هرچه خواست بگوید و نظرات خود را تبلیغ کند؟ پاسخ این است که در صورتی که طرح آنها به معنای انکار اصل اسلام و رسالت پیامبر گرامی نباشد بلکه به صورت بحثی در درون دین اسلام مطرح شود به عنوان اولی و ذاتی خود می تواند مشکلی نداشته باشد ولی به اعتبار و عنوان ثانوی، این عقاید نمی تواند طرح و تبلیغش آزاد باشد. به عنوان ثانوی باید یک محدودیتی برای اینها در نظر گرفت. زیرا اگر اعتقادات و ضروریات دینی که در جامعه اسلامی پذیرفته شده است هر روز بخواهد مورد تردید و نفی قرار گیرد و عقیده خلاف آنها تبلیغ و ترویج شود طبیعتاً ، تأثیر منفی روی اعتقادات مردم نسبت به اصل دین و استحکام آن می گذارد. مردم تدریجاً اعتقادشان به اصل دین و شریعت سست می شود چون می بینند هر روز گوشه ای از شریعت و دین توسط گروهی نفی می شود.
- در اینجا به عنوان ثانوی و به دلیل جلوگیری از تخریب و تضعیف اعتقادات عموم مردم می توان گفت که طرح تبلیغ این اندیشه ها نباید آزاد باشد و حق ایجاد محدودیت برای حکومت اسلامی وجود دارد. علاوه بر این ظهور عقاید جدید می تواند به عنوان بدعت تلقی شود. اگر چه صاحبان این نظریات تازه خود را بدعت گذار نمی دانند ولی امام جامعه اسلامی باید مراقب ظهور عقاید انحرافی که می تواند اساس و کیان سلامت و خلوص اعتقادات اسلامی را مخدوش سازد باشد و به آنها مجال تبلیغ و ترویج ندهد.
- اما دامنه این محدودیت باید چه مقدار باشد؟ جواب این است که نمی شود برای آن حد و مرزی معین را مشخص کرد. اگر یک جایی، یک زمانی، در جامعه اسلامی مردم اعتقاداتشان آنقدر قوی است که طرح این نظریات اثر منفی قابل توجهی باقی نمی گذارد اینجا محدود کردن لازم نیست. در غیر اینصورت باید به اندازه لازم از تأثیر تخریبی آن جلوگیری بعمل آید.

## آزادی های شخصی و آزادی های عمومی

صاحب نظران آزادی های انسان در جامعه را به دو قسمت آزادی های شخصی و آزادی های عمومی تقسیم می کنند: آزادی انسان در انتخاب شغل، مسکن، دین، همسر، انتخاب عضویت در یک گروه سیاسی، مسافرت، تفریح آزادیهای شخصی نام گرفته است. دسته دیگر آزادیهای عمومی نام دارد مانند آزادی فعالیت سیاسی، فعالیت اقتصادی و فعالیتهای فرهنگی. آیا در اندیشه اسلامی انسان در این دو دسته آزادیها، چقدر محدودیت و یا آزادی دارد؟

اندیشه امروز غربی می گوید، انسان در دائره امور شخصی باید کاملاً آزاد باشد، هیچ عاملی نباید بتواند انسان را در آزادیهای دسته اول محدود کند، باید کاری کرد که دولتها نتوانند نسبت به این آزادیها تعدی کنند. باید کاری کنیم که حق مداخله در آنها نداشته باشند تنها دولتها نیستند که آزادی انسان را محدود می کنند، ممکن است که یک نهاد دینی آزادی انسان را در این بخش محدود کند. این هم منافات با آزادی شخصی دارد و از نظر آنها کاملاً محکوم و مردود است. در آزادیهای عمومی، در بخش اقتصاد، فرهنگ و سیاست می گویند در آنجا ما ناچاریم محدودیتهایی برای انسان قائل باشیم. انسان می خواهد وارد عرصه اقتصادی جامعه شود و می خواهد کار سیاسی و فرهنگی بکند ولی همه که نمی توانند فعالیت بی حد و مرز داشته باشند.

در بخش اول، انسان آزادانه می تواند هر چیزی را انتخاب کند ولی در این بخش طبعاً باید محدودیتهایی وجود داشته باشد ولی این محدودیتها هم باید به حداقل برسد تا جلوی رشد انسان گرفته نشود. انسان هرچه محدودیتش در این زمینه ها کمتر باشد امکان رشدش بیشتر خواهد بود. حکومتهایی که به نام حکومتهای توتالتر معروفند، حکومتهای تمامیت خواه هستند. از نظر غربی ها منفی ترین خصلت برای یک حکومت همین است که توتالتر باشد یعنی حکومتی که بخواهد همه چیز در قبضه او باشد. بخواهد به همه چیز تسلط داشته باشد و در همه چیز دخالت کند. حکومتهای توتالتر چون در زندگی شخصی و عمومی انسانها دخالت می کنند منفی ترین حکومتها هستند. حکومتهای ایدئولوژیک را حکومتهای توتالتر می دانند بخصوص حکومت های دینی. این تفکر معلول همان تفکر آزادی لیبرالیستی است. آنها با آن اندیشه آزادی لیبرالیستی می گویند انسان باید آزاد باشد و دولت صرفاً برای جلوگیری از هرج و مرج دخالت کند.

در اندیشه اسلامی انسان در زندگی شخصی خودش از حقوق شخصی کامل و جامعی برخوردار است.

انسانهایی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند از نظر اسلام دو دسته هستند: الف. مسلمانان ب. غیرمسلمانان. انسانهای غیر مسلمان. اینها در زندگی شخصی خودشان کاملاً آزاد هستند، می توانند زندگی آزادی را داشته باشند تا مادامی که این زندگی در حوزه شخصی قرار دارد. حتی محرمات اسلام در زندگی شخصی آنها مجاز است مثل خوردن مشروبات الکلی و... اما وقتی بخواهند در درون جامعه اسلامی قرار گیرند و با جامعه پیوند برقرار کنند، جامعه اسلامی، یک حدودی را برای آنها وضع می کند. پس حقوق شخصی آنها در زندگی شخصی آنها کاملاً پذیرفته شده است. اما مسلمانان که در جامعه اسلامی زندگی می کنند در مورد حقوق شخصی، با پذیرفتن اسلام و ملتزم شدن به مقررات اسلامی اصل این است که این مقررات را در زندگی شخصی خودشان رعایت کنند، اما حالا در زندگی شخصی خودشان این را عمل می کنند یا عمل نمی کنند اینجاست که اسلام تجسس را اکیدا منع کرده و نفی تجسس به عنوان یک اصل مورد تأکید قرار گرفته است. و اما اصل این است که در زندگی شخصی خودش باید ملتزم به مقررات اسلامی باشد و به همین دلیل در صورت اطلاع از عدم رعایت مقررات اسلام -با اینکه تجسس از زندگی شخصی مسلمان منع شده ولی حق امر به معروف و نهی از منکر برای مسلمانان دیگر قرار داده شده یعنی اگر کسی مطلع شد که مسلمانی کار خلافی کرده اینجا او وظیفه دارد خطا کار را نهی از منکر کند.

اسلام اینجا یک تعادلی برقرار کرده، از یک طرف سعی کرده انسانها را در مسیر صحیح هدایت کند و از طرف دیگر، او را آنقدر



محدود نکند که دائم در زندگی خویش فشاری را روی سر خودش احساس کند. از یک طرف می گوید در زندگی خصوصی یکدیگر به هیچوجه تجسس نکنید و از طرف دیگر می گوید در مواردی که از خطا مطلع شدید حق امر به معروف و نهی از منکر دارید. این می شود توازن و تعادل توازن بین امنیت در زندگی شخصی تشویق و سوق دادن مردم به سوی هدف و سیر صحیح. شکوفایی استعدادهای انسان، استعدادهای علمی- هنری و حتی استعدادهای معنوی انسان، در گرو آزادی است. با آزادی است که هر انسانی می تواند استعدادهای درونی خودش را شکوفا کند. هدف اسلام این است که انسان بتواند در محیط اجتماعی یک فضای مناسبی را برای رشد استعدادهای فردی پیدا کند. در زندگی عمومی انسان باید بتواند از آن آزادی برخوردار باشد تا استعدادهای درونی اش شکوفا باشد. استعدادهای سیاسی، علمی، هنری و... انسانها در یک فضای بسته، در یک فضای تحمیلی رشد نمی کنند. شهید مطهری می گویند: در جامعه اسلامی حتی در انتخاب زمامدارانشان اگر رهبران جامعه اسلامی دائم به مردم بگویند، این را انتخاب کن، این را انتخاب نکن، اگر رهبران جامعه در انتخاب راه صحیح دائما خط نشان دهند، مردم هیچگاه رشد پیدا نمی کنند. رشد مردم به این است که خودشان بروند، انتخاب کنند و حتی اشتباه کنند. زیرا بر اساس سلامت ایمانی شان اگر دیدند اشتباه کرده اند برای بار بعد با تجربه و بینش روشن تر حرکت خود را اصلاح کنند. بنابراین روشن است که انسان با تجربه خودش با احساس انتخاب آزاد خودش می تواند تجربه بیاندوزد و رشد کند. ولی از سوی دیگر باید از انحراف جامعه اسلامی از مسیر اصلی خود جلوگیری کرد باز در اینجا هم باید تعادل باشد همان تعادلی که در زندگی شخصی دیدیم، در بخش عمومی هم باید وجود داشته باشد.

در زندگی اجتماعی باید انسانها آزاد باشند. مثلا در تلاش سیاسی خودشان آزاد باشند، در تلاش فرهنگی، اقتصادی خودشان آزاد باشند و استعدادهایشان را در تجربه و خطا رشد بدهند. ولی از طرف دیگر، باید حکومت و رهبران جامعه اسلامی مواظب باشند انحراف اصولی در مسیر حرکت جامعه ایجاد نشود. وظیفه اصلی رهبری دینی جامعه این است که هدایت کلی و کلان را در اختیار داشته باشد، بدون اینکه بخواهد در هر مسئله فرعی تذکر بدهد و دخالت کند. زیرا این جامعه در اینصورت هیچگاه راه رشد و تکامل را نمی آموزد. پس رعایت توازن هم در اینجا از اهمیت برخوردار است.

...والسلام

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.



شماره حساب ۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائده‌مند



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹